

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد یک نحوی که بخواهیم تمام اباحت اصول را بین این مذاهب ثلاثه که عرض کردیم جمع آوری بکنیم که تقریباً یک شکل و شمائل مرتبی هم به خودش بگیرد در ۵ باب می شود، باب اول را درباره هیئت حکم و ترابط احکام و اقسام احکام و الی آخره، در باب دوم فصل دوم مسائل ظهورات از جهات مختلف، هم اصل حجیت ظهور و هم خود اصل وضع که اصلاً حقیقت وضع چیست و ادعای این که مثلاً صیغه افعال ظهور در چی دارد یا ندارد، مواردی از ظهورات که تاثیر در فقه دارد، نه این که حالا معانی لغات را بنویسیم یا مثلاً کلمه صعيد را بنویسیم چون صعيد در فقه تاثیر دارد. این ها دیگه جزء اصول نیستند.

بحث سوم راجع به مصادر تشریع بود که عرض کردیم در قسمتی از این مصادر تشریع که اساسی اختلاف هست مثل قیاس و اجماع، حل اینها خیلی مشکل است چون به صحابه بر می گردد چون عرض کردیم بعد از رسول الله در عصر صحابه دو رشته از این معارف حوزوی ما سریعاً شکل گرفت، یکی فقه و یکی تفسیر، فقه که شکل گرفت عمده اش سر این جهت بود که ما یک محدودیت داریم، لسان ادله ما محدود است، قرآن محدود است، روایات محدود است و موضوعاتی که ما با آنها روبرو هستیم زیاد است. اینها در فکر این که راهی را پیدا بکنند برای تشریع در این موارد که عرض کردیم مثلاً راهی به نام قیاس یا اجماع از زمان دومی اضافه شد، توضیحاتش را هم سابقاً گفتیم. مطالب بعدی غالباً بعد آمده. مثلاً استحسان از عبدالله ابن مسعود لکن استحسان چیزی نشد که خیلی رویش حساب صحابه باز بشود مثل فرض کنید خلفا نبودند، عنوان خلفای راشدین، چون از صحابه معروف بود و مخصوصاً در قرائت قرآن، عبدالله در قرائت به خاطر این که زیاد خانه پیغمبر، ایشان جزء مهاجرین هم هست یعنی در مکه ایمان آورد. خودش اساساً گوسفندچران بود، کاره ای نبود، به قول بعضی از اهل سنت نوشتند عبدالله ابن مسعود در اسلام تفسیر می شود، شخصیت علمی نیست، به خلاف ابن عباس یا امیرالمومنین، اینها شخصیت های علمی هستند که در خارج اسلام هم تفسیر می شوند.

.....

علی ای حال و لذا استحسان را عده ای فیما بعد قبول کردند مثل شافعی و عده ای هم قبول نکردند مثل ابوحنیفه، این جور مسائل که به فقها و اصولین بر می گردد این جای مناقشه دارد، می توانیم با آنها صحبت بکنیم اما آنجاهایی که به صحابه بر می گردد مثل قیاس، آن دیگه خیلی مشکل است چون آنها بر فرض هم قبول بکنند که علی ابن ابی طالب قیاس را حجت نمی دانست، این به یک حدی بر نمی گردد که بشود جلویش را ایستاد.

علی ای حال کیف ما کان در مصادر تشریع عرض کردم عده ایشان مربوط به عصر صحابه می شود، در آن ها ورود و خروج خیلی مشکل است، فوق العاده مشکل است و اما عده ایشان به فقهایشان بر می گردد، فرض کنید اجماع اهل مدینه، مالک قائل به اجماع اهل مدینه بوده، من ندیدم، شاید هم چاپ شده باشد، یکی از علمای احناف که همان نیمه دوم قرن دوم است ردی بر مالک نوشته که این مطلب درست نیست، عرض کردم من این کتاب را اسمش را دیدم اما خود کتاب را اصلا نمی دانم الان موجود است یا موجود نیست، چاپ شده یا نه، می خواهم این را عرض بکنم که از همان اوائل با مناقشات روبرو شده، هدفم این است و این مناقشه هم مربوط به ما نیست. مربوط به علمای حنفیه است، یعنی ربطی به شیعه ندارد. اشکال از طرف شیعه نیست که اجماع اهل مدینه را حجت دانسته. لذا این سنخ مصادر تشریع خیلی قابل مناقشه است. ما هم خیلی راحت می توانیم در آن ها بحث بکنیم. عرض کردیم در این ها که هست یکی اجماع عترت است که ظاهرا به زیدیه در می آید. من در کتب اصول چون نگاه نکردم، دارم اما نگاه نکردم. اما در کتب فقهایشان زیاد نوشتند که و هو اجماع العتره، این را زیاد دارند، ظاهرا حجت بدانند. یکی اجماع اهل مدینه است که مالک قائل است، یکی اجماع صحابه است که ظاهری ها قائلند لکن به نحو طریقت، یکی اجماع فقهای شیعه که شیعه قائل است یعنی مثل مرحوم سید مرتضی، اصولا اصحاب ما که خبر واحد را قبول نکردند طریق ثبوت احکام در فقه شیعه را تلقی گرفتند یا خبر، یا تلقی، آن هایی که خبر را قبول کردند مثل شیخ طوسی، آن هایی که خبر را قبول نکردند به تلقی برگشتند، ببینند که شیعه چه تلقی ای کرده است. این تلقی اسمش شد اجماع. اجماع همین تلقی شیعه است، راه رسیدن به اقوال ائمه علیهم السلام تلقی خود شیعه است، بین شیعه چه تلقی ای شده است. اینها چیزهایی است که اضافه شده، مسئله مصالح مرسله اضافه شده، مسائل سد ذرائع اضافه شده، استحسان اضافه شده، مسئله شورا که عرض کردم

الان شاید در کتب مشهور اهل سنت هم من ندیدم، این حزم در الاحکام نام می برد که اصلا شورا خودش یکی از مصادر تشریع است یعنی اگر مثلا یک حکمی را مسلم داشتیم، فرض کنید مثلا ذبیحه در ایام حج، قربانی در ایام حج و علمای اسلام جمع شدند اکثریت رای دادند که این برداشته بشود، این می شود حکم الهی، مراد از مصادر تشریع یعنی این، این می شود حکم الهی. آن اجماع را آنها به این معنا قائل هستند، دقت کردید؟ حکم الهی می دانند نه این که مثل ما طریق به کشف قول امام سلام الله علیه.

علی ای حال کیف ما کان این مجموعه ای از مصادر تشریع است و به نظر من خوب هم هست، در کتب اصولی ما هم غیر از این کتاب و سنت که متعارف است اینها هم مورد تذکر قرار بگیرد.

مبحث چهارم طبیعتا مبحث حجج و امارات است، چون این بحث حجج و امارات احتیاج به بحث مستقلی دارد فعلا وارد نمی شویم. درباره حجیت و حقیقتش تفاسیر مختلفی وجود دارد، هم بین ما و هم بین اهل سنت، شاید مثلا تفسیری که اخیرا در حوزه ها زیاد شنیدیم منجز و معذر که در کفایه آمده، تعذیر و تنجیز یا به اصطلاح ما یحتج به العبد علی المولی به قول بعضی از آقایان و إلی آخره. فعلا وارد این بحث نمی شویم.

سابقا عرض کردم که مرحوم شیخ انصاری در بحث حجیت ظن در رسائلشان و چند دفعه عرض کردم این رساله شیخ اساسا اسمش حجة المظنة است، این بحث قطع توش به عنوان مقدمه آمده است لکن بعدها چون اسم کتاب را فرائد کردند این را کردند مقصد اول فی القمع و إلا کتاب اساسا در باب حجیت ظن است، اصلا اسم رساله، رساله حجة المظنة است.

لکن بحث قطع را مقدماتا اضافه کردند، قطع و بعد علم اجمالی و مسائل علم اجمالی. بعد بخش دومش را قرار دادند در ظن، لکن این اساس رساله است، آن مقدمه بود و این اساس است.

عرض کردیم مرحوم شیخ مقدمه ای را در رسائل چیدند، چون کتاب درسی حوزه است عرض می کنم، برای این که اصل اولی عدم حجیت ظن است، بعد میفرمایند خرج منه بالدلیل، پنج مورد، چون شاید درست عنوان بندی نشده در کتاب رسائل شما می توانید عنوان بندی بکنید، پنج مورد را ایشان از اصل عدم حجیت ظن خارج کرده که اصطلاحا به آنها امارات می گویند یا بحث حجج می گویند،

اولیش، اولی یعنی به ذهن من الان، ترتیب کتاب در ذهنم نیست، بحث حجیت ظواهر کتاب است که آیا ظواهر کتاب و در این مسئله بیشتر نظرش مخالفت با اخباری هاست، بخش بعدیش حجیت قول لغوی است. این تقریباً فی نفسه است و إلا اخباری ها بالخصوص مخالفتی ندارند، بخش بعدیش حجیت شهرت فتوائی است و حجیت شهرت فتوائی را عرض کردم در شیعه فقط مطرح شده، اهل سنت ندارند. اصلاً چنین چیزی که شهرت فتوائی جزء حجج باشد اهل سنت ندارند و عرض کردیم این تاریخ دارد، این که آقایان برداشتند تمسک به روایت عمر ابن حنظله کردند واقعیت ندارد. تاریخش این است مرحوم شیخ طوسی در قرن پنجم عده زیادی از فروع را به فقه شیعه در مبسوط اضافه کرد که در روایات نبود، عده زیادی از این فروع را، فروع را هم در حقیقت از اهل سنت گرفت لکن روی مبنای شیعه جواب داد، حکم را روی مبنای شیعه بیان کرد. تدریجاً بعد از شیخ این احکام مشهور شد، مشهور شد به این معنا که فتوائی است بین اصحاب مشهور که در روایات نیامده، اصلاً این فتوا شان نزولش همین بود که اینها در روایات نبود. فقه تفریعی به اصطلاح، چون مشهور شد زمان علامه آمد این طرح را داد که این فتاوا به خاطر شهرت حجت باشد، اولین کسانی هم که داریم این تعبیر را دارد علامه رحمه الله است. لذا آنه، گاهی در مختلف می گوید که لنا أنه مشهور.

آن وقت رای علامه هم در باب شهرت، حالا خیال می کنند که مثلاً حجیت شهرت فتوائی، رای علامه در باب حجیت شهرت این است که اگر معارض نداشت حجت است، یعنی حجت مطلق نیست، اگر فتوائی از زمان شیخ مشهور بود و فرض هم این است که این فتوا، این مطلب، این حکم در روایات نیامده است، دقت کردید؟ لکن شیخ فرموده و بعد از شیخ هم مشهور علما بعد از ایشان قبول فرمودند، دقت کردید؟ این را علامه می فرماید حجة، لنا أنه مشهور و لا معارض له، شهرت پیش ایشان شهرت فتوائی حجیتش به این است. البته بعدها که در کتب اصول مطرح شد این قید را ملغی نشدند که علامه مطلقاً قائل به حجیت نیست، دیگه کتب اصولی بعدی مطرح کردند، یک مقداری این هم با اخباری ها مخالف است چون اخباری ها این را قبول نکردند. بله مرحوم ملا محمد امین استرآبادی به مناسبت بحث اجماع دو مورد را قبول کرد که ما اجماع را قبول نکنیم، بنیانگذار تفکر اخباری، یکیش اگر رایی و فتوائی مشهور قدما باشد، خوب دقت نکنید، این با این شهرت علامه فرق می کند، یعنی مشهور در فقه الرضا مثلاً، در کتب شیخ صدوق، در پدر شیخ صدوق،

در نهایت شیخ طوسی و مقنعه، مشهور باشد در کتب قدیم که مبنایشان بر روایات بود، لکن الان روایتی پیدا نکردیم می گوید این را حجت بدانیم. ملتفت شد چی می خواهم بگویم؟ این چیزی که ایشان گفت با آنی که علامه گفته معلوم شد؟ آنی که علامه گفته فتاوائی است که شیخ طوسی تفریعا در مبسوط آورده است، اصل فتوا هم مال اهل سنت است، موضوع مسئله را از اهل سنت گرفته روی شیعه جواب داده، جوابش جواب اهل سنت نیست، روی شیعه جواب داده است. لکن در روایت نبوده، تفریع بوده. دقت فرمودید؟

یکی از حضار: به مباحث اصولی چه ربطی پیدا می کند؟

آیت الله مددی: از راه حجیت، مثل خبر واحد حجت است.

تدریجا در بعد از علامه و مخصوصا در کتب اصول جدید ما، متاخر شیعه، مراد ما از متاخر شیعه هم روشن شد، از زمان وحید به بعد در کتب اصول ما این بحث آمد و لذا هم شیخ این بحث را آورد، اصلا شیخ آورد لکن شیخ تحلیل تاریخی نکرد، ما به شما تحلیل تاریخی هم گفتیم، گفت إذا عرف السبب زال العجب، اصلا مشکل هم حل بشود که اصلا اصل مشکل این بوده. حالا چون شیخ تمسک کرده به خذ بما اشتهر بین اصحابک و ما اشتهر هم شامل شهرت فتوائی هم می شود. شیخ به او تمسک کرده، اصلا ربطی به آن ندارد. اصلا ربطی به حدیث عمر ابن حنظله ندارد. این مطلب مربوط به آن نیست. شیخ رضوان الله تعالی علیه به عنوان فتوا و به عنوان یک روایت دلیل بر آن پیدا بکند و این نکته تاریخی دارد.

یکی از حضار: باز به ما اشتهر ربط ندارد؟

آیت الله مددی: اصلا ربطی ندارد، آن عالم دیگری است. آن احتمال قوی اصلا. البته توش یکمی تردید دارد اما مربوط به نقل است، این مربوط به فتوا و عمل است. آن یک عالم است و این یک عالم است. این بحث اصطلاحا شهرت فتوائی یعنی فتوا دادند، عمل هم یعنی به این معنا که عمل فقها به این بوده. نه به روایت، فتوا دادند، آن ربطی به فتوا ندارد. آن می گوید روایت از شما نقل شده و اختلاف دارد، چه ربطی به آن دارد.

.....

علی ای حال ایشان فقط چه چیزی می گوید؟ ما اشتهر عام است و شامل شهرت فتوائی هم می شود. خب معلوم است عام نیست، خیلی واضح است. آن اصلا و این نکته تاریخی دارد و نکته تاریخی را عرض کردم، آن چیزی هم که ملا محمد امین استرآبادی گفته آن هم نکته تاریخی دارد، آن حرف ایشان هم درست است. اصلا دو عالمند، مطلبی که ملا محمد امین استرآبادی فرمودند مربوط به مرحله سوم است در میراث های فقهی و شیعه و این خاص شیعه است. عرض کردیم میراث های علمی ما در مرحله اول سوالاتی است که از ائمه کردند و متفاوتند، اسم این مرحله اول است.

پس آن کتاب محمد ابن مسلم، یک کتابی داشته ۴۰۰ تا مسئله سوال و جواب، این سوالات مختلف بوده. بعد از آن مرحله دوم تنظیم این کتب روایی است. مثلا کتاب الزکاء، کتاب الصلوة، کتاب الحج، بعضی هایش هم در مرحله اول انجام می گیرد یعنی روایات حج را در یک جا جمع کردند، روایات صلوة را یک جا جمع کردند، این مرحله دوم. این از خصائص فقه ماست.

مرحله سوم همین کتبی که در صلوة بود روایاتی را انتخاب کردند، آن روایاتی که قبول دارد، الان به قول ما روی آن علامت گذاشتند سند هایش را حذف کردند و مکرراتش را هم حذف کردند، این مرحله سوم میراث های علمی ماست لذا این مرحله سوم فتاوا عین نصوص است، روشن شد؟ سرش هم این است، نکته تاریخی دارد. این هم این طور نبوده که مثلا کلاغ پرید و این مطلب درست شد، این نکته تاریخی دارد. در این مرحله تاریخی، این همان است که آقای بروجردی اسمش را اصول متلقا گذاشته است، این آقایان خیال می کنند این مطلب را اول آقای بروجردی فرموده، اول این مطلب مال ملا محمد امین استرآبادی است لکن بیچاره نگفت اصول متلقا، به اسم آقای بروجردی معروف شد، این همین اصول متلقا آقای بروجردی است. اصول یعنی قواعد، یعنی روایات کلی، روایات اصلی که متلقا از اهل بیت است، ایشان اسم این را گذاشت، این همین مطلب را ملا محمد امین استرآبادی متنبه شد پس این تقریبا هم عرض کردیم که این مرحله فقه شیعه از سال ۲۵۰ هست تا حدود سال های ۴۲۰ مثلا، ۴۰۰، ۴۲۰. این مرحله از فقه شیعه که متون روایات است. تقریبا بعضی هایش یکمی تغییر دارد مثل نهاییه شیخ اما مقنعه شیخ صدوق آن تغییر را هم ندارد. متون روایات است، این مرحله سوم.

مرحله بعدی فقه تفریعی ماست که شیخ اضافه کرده و عده زیادی، یعنی شاید مثلاً بالای ۷۰ درصد از کتاب مبسوط در روایات نیست، شاید نزدیک ۸۰ درصد. آن وقت یک قسمت زیادیش هم اصلاً مطرح نشد، از این هشتاد درصد شاید ۲۰، ۲۵ درصدش بین فقهای بعد از شیخ مطرح شد و قبول کردند، حالا به احترام شیخ یا به هر حال نظر مبارکشان به این بود که این را قبول کردند.

پس آن کلامی که آقای بروجردی دارد مال قبل از شیخ است، مرحله سوم است. این شهرتی را که علامه گفته مال مرحله چهارم است. روشن شد؟ دو مرحله زمانی متفاوت است. دو نکته زمانی متفاوت است. دیگه این جا جای تمسک به حدیث عمر ابن حنظله نیست، این نکته اش واضح است، از سال های ۲۵۰ که متون فقهی ما شروع به نوشتن شد تا سال های ۴۰۰، خیلی از متون فقهی ما به استثنای کتاب ابن جنید و ابن ابی عقیل متون فقهی ما متن روایات است. ملا محمد امین استرآبادی متنبه این نکته شد که اینها را ما قبول نکنیم. حالا اینها خیلی اخباری شدیدند، چرا؟ چون اینها شانشان این بود که از اخبار بگیرند، دخل و تصرف نکنند، اجتهاد و اینها نکنند، از متون اخبار بگیرند، این یکی را گفت ما قبول می کنیم، متنبه این نکته شد و حرف درستی هم هست انصافاً، کرارا خود بنده عرض کردم مطلبی که الان در فقه الرضا پیدا می شود در مصادر دیگر ما هم فعلاً موجود نیست، تقریباً نزدیک قطع داریم، نزدیک ۹۹ درصد که روایت موجود بوده، شان این کتاب را می دانیم. خیلی نادر اگر مواردی باشد جمع کرده است و إلا فتاوایش عین روایات است. بله بحث دیگر آیا آن روایت حجت است یا نه؟ آن بحث دیگری است. این دو تا خلط نشود. حالا این که حذف شده بحث دیگری است. عرض کردم دو تا بحث است، روایت بوده؟ بله بوده اما آن روایت حجت است؟ در همین شهادت ثالثه عجیب است که هم شیخ طوسی، با این که شیخ طوسی غالباً اخبار معارض و حتی ضعیف را هم می آورد، شیخ صدوق. هر دوییشان اشاره می کنند که ما اخباری داریم در شهادت، همین شهادت امیرالمومنین در اذان، هر دو اشاره دارند که رووا اخباراً، اما هیچی نمی آورند، از این روایات هیچی، الان ما از این روایاتی که ادعا شده یک روایت هم در دست نداریم لکن در فقه الرضا در تشهد، نه در اذان و اشهد أن علیاً نعم الاخ و نعم الوصى، این در فقه الرضا آمده. الان در میان مصادر اصحاب ما در تشهد شهادت ثالثه فقط در فقه الرضا است، جای دیگر هم نیامده و امثال مثلاً صاحب جواهر رحمه الله با این که ایشان خیلی هم واقعا متتبع است، یکی از خصلت های صاحب جواهر در هر مسئله ای که وارد

می شود همه روایت را استقصا می کند، مثل این که ما در این بحث باع شقصا دیروز پریروز همه روایاتش را نگاه کردیم یکی از کارهای اساسی صاحب جواهر این است، خیلی عجیب است، استقصا می کند، شیخ انصاری این طور نیست، استقصا نمی کند، مثلاً صاحب مستمسک مرحوم آقای حکیم قدس الله نفسه ایشان متوسط است، نه استقصا می کند و نه اکتفا، آقای خوئی مثل شیخ انصاری است. دو تا روایت می گوید و نحوهما غیرهما، آن به همین مختصر. آنی که استقصا می کند صاحب جواهر است، آن مقداری که در اختیار ایشان بوده. ولو بعدها فرض کنید مستدرک و بعدها جامع الاحادیث آن بحث دیگری است. آن مقدار روایتی که در اختیار ایشان بود استقصا می کند. تصادفاً ایشان فقه الرضا را هم اینجا نیاورده است چون دیدم بعضی از معاصرین نوشتند جواهر هم نقل کرده، جواهر ندارد، اشتباه کردند اما این در فقه الرضا هست، اشهد أن علیاً نعم الاخ و نعم الوصی و این نشان می دهد که قطعاً روایتی بوده، شیخ هم اشاره دارد، صدوق هم دارد، هر دویشان دارند و عجیب است که هر دویشان نقل نمی کنند، الان آن چه که ما به عنوان روایت حالا در این کتب، چیزهای دیگری هم گفته شده که آنها را من نمی خواهم. در این کتبی که الان در اختیار ماست در فقه الرضا آمده است، البته نه در اذان، در تشهد، در تشهد نماز. دقت میفرمایید؟

این را خوب دقت بکنید، پس بنابراین شهرت فتوائی که مرحوم شیخ آوردند، به بحث خودمان برگردیم. این از زمان علامه شروع شد، عده ای از علما، حتی شیخ هم از کلام آنها گرفته است. وجوهی برای حجیت شهرت فتوائی نقل کردند. عرض کردیم این وجوه اساس ندارد. صوابش همان نکته تاریخی است، تازه علامه هم که مبدع این کلام است مشروط به عدم معارض کرده است. اگر معارض نداشت قبول می کنیم، اما آقایان کلام مرحوم شیخ را ظاهراً این است که حجت مطلق است، یعنی شهرت فتوائی

پس یکی ظواهر کتاب شد، یکی قول لغوی شد، یکی حجیت شهرت فتوائی شد، یکی حجیت اجماع منقول به خبر واحد شد. معارض یعنی مثلاً اگر روایتی باشد یا اقوالی از قدما معارضش باشد. عده ای از قدما معارض این قول باشند یا عده ای از فقهای سرشناس معارضش باشند. اگر شهرت پیدا کرد، روایت ندارد. این شهرت فتوائی را خوب دقت بکنید شهرت فتوائی موردش جایی است که روایت ندارد لکن فتوا هست، دقت کردید؟ علامه برداشت فرمود که این حجت است.

یکی از حضار: بالاخره شیخ از روایت حجیت را می آورد، علامه این حجیت را از کجا آورده است؟

آیت الله مددی: علامه در مختلف چند تا دارد. می گوید قال الشیخ، بعد می گوید لنا أنه مشهور، و لا معارض له.

یکی از حضار: وجه حجیت را چه چیزی می گوید؟

آیت الله مددی: می گوید چون فتوای علماست، شبیه اجماع مثلاً.

و لذا در اصول متاخر شیعه خوب دقت بکنید، از زمان وحید، حتی از زمان علامه به بعد شهرت فتوائی حجت نیست، این را خیال نفرمایید که علامه فرمود همه قبول کردند، لذا دیدم مرحوم نراقی در آن تجدید الاصولش دارد که اگر بگوییم شهرت فتوائی حجت است يلزم عدم حجيتها، چون مشهور این است که حجت نیست، چون مشهور هم بر این است که شهرت فتوائی حجت نیست. یعنی از زمان علامه به بعد یعنی مشهور بین علما هم این است که شهرت فتوائی حجت نیست، خب اگر حجت باشد یکیش این است که خودش حجت نیست، یکی از حضار: شهرت روائی چه؟

آیت الله مددی: ما اصطلاحاً شهرت روائی نداریم، شهرت عملی داریم و شهرت نقل روائی در تعارض، شهرت روائی را در تعارض گرفتند، در مرجحات گرفتند. شهرت عملی را هم در انجبار و انکسار گرفتند. جابر ضعف سند باشد. سه جور شهرت به قول مرحوم نائینی و دیگران تصویر کردند.

پس مسئله ای که در این جا مطرح شده حجیت شهرت فتوائی است، یکی دیگه هم از حججی که مطرح شده اجماع منقول به خبر واحد است که مرحوم شیخ متعرض شدند، البته مبحث اجماع را شیخ ندارند لکن آقایان که غالباً در بحث اجماع منقول رسیدند بحث اجماع را هم آوردند، اجماعی که اهل سنت دارند. بعدش هم آخرین بحثش هم، آخریش هم خبر واحد است. ترتیبش هم همین طور است. آخه من دو دوره رسائل را از اول تا آخر تدریس کردم، هم مکاسب را و هم کفایه را، غیر از متفرقاتش. پس معلوم می شود حافظه من خیلی خراب نشده است. اگر ترتیبش هم همین طور است پس معلوم می شود حافظه من خیلی خراب نشده است.

علی ای حال از مجموع حجج در احکام کلیه این پنج تا را مرحوم شیخ آورده است. و روشن شد، طبعا مباحث دیگری هم مطرح است که دیگه جایش این جا نیست و بحث حجیت را هم باید جداگانه متعرض بشویم.

بعد بحث تعارض می ماند که مثلا در کفایه به عنوان یکی از مقاصد قرار داده، المقصد الثامن فی التعارض، و عرض کردیم مرحوم نائینی از امهات ابیاحث اصول. ظاهرا همین طور که مرحوم آقای مظفر از استادشان آقای اصفهانی نقل می کند این را ذیل بحث حجج بیاوریم بهتر است. و منحصرش هم در خبر نکنیم. مثلا تعارض روایت با ظاهر آیه، تعارض اجماع منقول با روایت. شهرت فتوائی با و الی آخره یعنی تعارض خبر یکی از مصادیقش باشد. عرض کردیم از سابق که ما تقریبا آن چه که در شیعه از قدیم داریم که جزء مباحثی از اصول است یکیش هم مبحث خبر و اختلاف حدیث است، از قدیمی ترین کتاب هایی که ما داریم و نوشته شده در باب اصول، مال یونس ابن عبدالرحمن است، اختلاف الاحادیث یا اختلاف الحدیث یا علل الحدیث، دو تا اسم برایش است، این جزء کتب قدیم ماست و عرض کردیم چون یونس معاصر با شافعی است چون آن هم علل الحدیث در رساله دارد، نمی دانیم شافعی از ایشان گرفته، چون ترمذی هم دارد، اصلا عرض کردم عده ای از اهل سنت مبحث تعارض را جزء علل، علل جمع علت یعنی بیماری، جزء بیماری های حدیث قرار دادند، امراضی که برای حدیث پیدا می شود. علی ای حال کیف ما کان یک مبحث قدیمی است و توضیحاتش را کرارا عرض کردیم. اما این که جزء امهات اصول باشد نه، توضیحاتش گذشت و به ذهن ما می آید این در ذیل مباحث حجج بنویسند بهتر باشد.

مبحث پنجم هم حسب القاعده مبحث اصول عملیه است، اهل سنت به این طول و تفصیلی که ماها اصول عملیه را داریم ندارند. انصافا این را باید قبول کرد و عرض کردیم اصول عملیه مراد ما اصولی هستند که در شبهات حکمیه کلیه جاری می شوند نه در شبهات موضوعیه، در شبهات حکمیه کلیه را عرض کردیم مشهور بین اصحاب ما فعلا چهار تاست، استصحاب و برأت و اشتغال و تخییر، مرحوم آقای نائینی هم در تخییر اشکال دارد و اصل نمی داند، چون لابدیت عملی دارد. اگر آن را هم حذف بکنیم می شود سه تا. و عرض کردیم به طور کلی این اصول به دو قسم اند، یا ناظر به خود حکمند، مثلا می گوید واجب بود الان وجوب را اثبات می کند، این منحصر در استصحاب است، غیر از استصحاب ندارد.

و یا به اصطلاح وظیفه عملی را می گوید یعنی یک عنوان خارجی را مطرح می کند مثلاً جهالت به واقع، یا احتمال مثلاً اصابه به واقع. اگر این باشد بین براءت و اشتغال است، عرض کردیم معروف هم بین علمای ما این طور شد در مقام اجتهاد و استنباط، در درجه اول در شبهات حکمیه و احکام کلی، در احکام کلی اولاً قطع را گرفتند، بعد هم ظن معتبر و بعد هم اصل تنزیلی که استصحاب باشد و اگر هم حالا آن هایی که قیاس قائلند قیاس و بعد هم اصل غیر تنزیلی که براءت و اشتغال است.

عرض کردیم براءت و اشتغال رتبه شان یکی است، فرقی فقط این است که یکی شک در تکلیف است و یکی شک در مکلف به است مثلاً، یکی شک در ثبوت تکلیف و یکی شک، دیگه این دو تا آخرین درجه اصولند. بعد از اینها ما دیگه اصل نداریم. اصل تنزیلی بر این ها مقدم است. به قول بعضی هایشان عرش الاصول و فرش الامارات، نسبت به امارات فرش اند و نسبت به اصول مثل استصحاب. اما در شبهات موضوعیه عرض کردیم مسئله قطع هست، بعدش ظن معتبر هست که بینه است، عمدتاً بینه است، بعدش هم اصول تنزیلی است. در شبهات موضوعیه گاهی اصول تنزیلی ظاهراً با هم تعارض دارند لکن در حقیقت تعارض نیست، مثلاً در این گوشتی که از بازار می گیریم استصحاب اقتضا می کند عدم تذکیه لکن قاعده سوق مسلم اقتضا می کند تذکیه و پاک باشد و خورده بشود و حلال باشد و نجس نباشد و اِلٰی آخره. این ها گاهی با هم تعارض دارند.

یکی از ابحاثی را که علمای ما در این جا مطرح کردند در همین رفع تعارض ما بین اصول تنزیلی در این شبهات است، شبهات موضوعیه و حکمیه جزئی، در این جا که مرحوم شیخ در خاتمه اصول قرار داد، خاتمه فی تعارض الاستصحابین، یا استصحابین، ایشان در آن جا متعرض تعارض استصحاب شدند یعنی اصول را، تعارض اصول را، آن جا ایشان مطرح کردند.

اصول تنزیلی تعارض با اصول غیر تنزیلی ندارند، با براءت و اشتغال ندارند. اما بین خود اصول تنزیلی چه از جنس واحد باشند و چه از دو جنس باشند، گاهی اوقات دو تا استصحاب با هم معارضند. مثلاً فرض کنید به این که استصحاب می کند بقای کریت ماء را، می گوید این آب کر است. از آن ور هم یک لباس نجس با آن شسته است، شک می کند آب کر بوده یا نه؟ استصحاب بقای نجاست ثوب می کند، پس با استصحاب بقای نجاست ثوب اثبات می کند ثوب نجس است، با استصحاب بقای کریت می گوید ثوب پاک است، چون

آب کر بود الان هم کر است، لباس با کر شسته شد پس الان پاک است. دقت فرمودید؟ این جا تعارض اصول تنزیلی از سنخ واحدند، دو تا استصحاب با هم است. این تعارض یک مقداری مشکل است و خیلی فنی است. دیگه حالا بخواهم وارد بحثش بشوم ان شا الله در محل خودش. ما هم به یک نحو خاصی تعارض را حل کردیم.

این تعارض که هر دو اصول از یک سنخند چرا؟ چون دلیل یکی است، لا تنقض الیقین بالشک، این دلیل واحد باید یک جوری بیاید که یکی را بگیرد و یکی را نگیرد، مشکل کارش این است. آن نکته فنی و آن سحر ساحرش گفت که سحری که سحره موسی کردند این جا سحرش این جاست، که لا تنقض الیقین مثلاً استصحاب نجاست را نگیرد، استصحاب کریت را بگیرد. فتوا هم الان بر همین است که استصحاب کریت حکم می کنیم به طهارت ثوب، دیگه استصحاب نجاست جاری نمی شود با این که طبق قاعده استصحاب نجاست هم باید جاری بشود. آن وقت این که این چه نکته ای دارد همین اصطلاح سببی و مسببی را روی همین جهت مطرح کردند.

کیفیت تحریر این مسئله این اصول یکمی مشکل تر است چون سنخ واحدند، دلیل واحد است، این دلیل واحد یک مورد را بگیرد ولی مورد دیگر را نگیرد. کریت آب را می گیرد، نجاست ثوب را نمی گیرد. باید تغلیبی گفته بشود و إلا و تفکیک مابین اصول هم اشکال ندارد. بگویید هم حکم به کریت آب بکند و هم حکم به نجاست ثوب، تفکیک بین اصول اشکال ندارد، تعبدیات است دیگه لکن بنایشان به تفکیک هم نیست، بنایشان به تعارض هم نیست، بنایشان به تقدیم احد الاصلین بر آخر است، روشن شد؟ این هر دو دلیل واحد است، هر دو اصلند، تفکیک که عرض کردم بنایشان به تفکیک نیست و بنایشان به تعارض هم نیست، بنایشان به تقدیم احد الاصلین است. این یک مقدار مشکل است که باید بعد بحث بشود.

یکی از حضار: اگر صرف الوجود بگیریم پس آن یکی را ندیدی.

آیت الله مددی: دیگه حالا بعداً، فعلاً نمی خواهیم وارد بحث بشویم.

این را فقط می خواستم بگویم که آن جا آن نکته فنیش این است یعنی اگر می بینید مثلاً آقاضیا با مرحوم نائینی، با شیخ و با آقای خوئی خیلی بحث و کنکاش کردند آن سر نکته اصلیش این است، یک دلیل واحد است، دو تا مورد، هر دو موردش هستند، یکی را بگیرد و

یکی را نگیرد. چون یکی سببی است نسبت به دیگر مسبب است. سببی را می گیرد اما مسبب را نمی گیرد. کریت آب را می گیرد، نجاست ثوب را نمی گیرد. حکم استصحاب کریت آب می کند می گوئیم لباس پاک شد، دیگه استصحاب نجاست ثوب نمی کنیم. نکته فنی روشن شد؟ چون دلیل یکی است، مادام دلیل یکی است خب بگوئیم هر دو جاری بشود، آب تعبدا کر است و لباس هم تعبدا نجس است. مشکل ندارد، تعبید که مشکل ندارد. لکن نمی کنند. تفکیک نمی کنند، تعارض هم نمی گیرند که بگوئیم هر دو تعارض می کنند و تساقط می کنند، آن را هم نمی کنند. سببی را مقدم می کنند یعنی کریت آب را مقدم می کنند. این نکته فنی و اصولیش با وحدت دلیل چجوری در می آید، آن نکته فنی این است.

علی ای حال ان شا الله در محل خودش، بحث اصول عملیه هم این سه تا یا چهار تاست که توضیحات کافی خواهد آمد و انصافا در مباحث اصول عملیه اصول متاخر شیعه خیلی موفق است و عرض کردیم یک مقدارش هم باید گفت که از برکات هجوم اخباری ها به اصولی ها بوده، چون مثلا فرض کنید در عبارات قدمایشان برائت یا مثل اهل سنت می گفتند این حکم ندارد یا این حکم اصلا مباح است در واقع، آن وقت اینها می آمدند می گفتند شما می گوئید حکم ندارد، ما می گوئیم همه احکام بیان شده، پیش بقیه الله است، این با اصول شیعه جور در نمی آید لذا از زمان وحید بهبهانی بحث را این جوری مطرح کردند که اصول عملی نفی ظاهری هستند یا اثبات ظاهری هستند، واقع به حال خودش محفوظ است، امر واقعی نیست. استصحاب امر واقعی نیست که اگر سابق بود حالا هم باقی است. نه امر ظاهری است، حکم به این می کنیم که آن حالت سابقه باقی است. یک نوع ابداع نفس است به تعبیر بنده. ما آن صورت علمی خودمان را توسعه می دهیم، حالات شک را هم می گیرد، یقین حدوثی را توسعه می دهیم به حالت بقائی، کانما یقین هنوز موجود است، یقین هنوز باقی است. دقت فرمودید چی عرض می کنم؟

و هکذا در برائت، در برائت نمی گوئیم حکم نیست، می گوئیم ظاهرا شما اشکال ندارد، ظاهرا نفی حکم ظاهرا، این ها همه از اشکالاتی بود که اخباری ها کردند، لذا اصول متاخر شیعه یکی از نقاط اساسی اختلاف ما با اهل سنت در اصول همین مباحث اصول عملیه است،

یکی از نقاط خیلی مهم اختلاف است. این اصول عملیه، اصول متاخر شیعه خیلی قشنگ این را تنقیح کرده است. خیلی قشنگ این را تصحیح کرده، توضیح داده و نکات فنی او را بیان کرده است که ان شا الله در محل خودش. این به نظر ما مبحث پنجم بود اصول عملیه و بعد از شیخ

یک مبحثی را هم به ذهن ما به عنوان خاتمه به ذهن ما آمد که اضافه بشود، عده ای از قواعد فقهیه که نکته اش را عرض کردم یا به خاطر کثرت آثار و کثرت دوران، یا به خاطر اختلاف ادله، یا به خاطر این که به هر حال تاثیرگذار در عده ای از موارد فقه است. آن ها را هم اضافه بکنند خیلی خوب است. نه همه قواعد فقه، مثلاً قاعده من ملک نکته ای ندارد که این جا بیاوریم، من ملک شیئا ملک الاقرار به. اگر گفت لباس من پاک است قبول بکنیم، اگر گفت لباس من نجس است قبول بکنیم. این خیلی تاثیر مهمی ندارد، و اثر مهمی ندارد.

اما قاعده حرمة الاعانه علی الاثم خیلی اثر دارد. خیلی جای بحث دارد، حتی قاعده فراغ و تجاوز که در شبهات موضوعیه می آید چون روایاتش مختلف است و آثار مختلف دارد خیلی تاثیرگذار است. ما به ذهنمان آمد که عده ای از قواعد فقهیه را در خاتمه این مباحث اصول قرار داده بشود. نه جزء اصول و نه خارج از اصول، جزء خاتمه قرار داده بشود. این کل برنامه ای است که ما مجموعاً از مجموعه کتب دیدیم. این خلاصه بحث. فردا یک طرح دیگری را هم مطرح می کنیم و این بحث را تمام می کنیم، بقیه کلام را با مرحوم نائینی جلو می رویم ان شا الله تعالی.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين